

اسلام و مسیحیت

متنی که اقدام به چاپ آن ندهد، سخنرانی پروفسور هانس کونگ، کنش مسیحی کاتولیک است، که در تاریخ ۸ مارس ۱۹۸۵ در انجمن اسلامی حکمت و فلسفه‌ی ایران بیان شده است. گردهم‌آیی، «سعادت از دیدگاه متفکرین و عرفای مسلمان و آلمانی» نامیده شده بود. در هیأت آلمانی غیر از استاد کونگ، پروفسور فان‌اس و دکتر فان‌دن‌راد نیز سخنران‌هایی بیان کردند. سخنران‌های هیأت ایرانی استاد جوادی آملی، استاد محمد تقی

جعفری، و پروفسور فلاطوری بودند. جلسات، سه روز به طول انجامید و اظهار نظرهای هر دو هیأت اصولی و بری از پیشنهادی بود.

چهاروش امیدوار است بتواند گزارش مسیوطی از این گردهم‌آیی و جلسه بعدی آن و سرانجام جلسه‌ی چندی فیل هامبورگ، به خوانندگان ارائه دهد.

چهاروش

۱. صلح جهانی بدون صلح دینی ممکن نیست

اروپای مسیحی، همچنان که می‌دانیم، بیش از پیش دنیوی شده است^۱، اما در همین اروپا و آمریکا، امروزه به طور جدی‌تری به دین توجه می‌شود. نشانه‌هایی در دست است که در آمریکا و اروپا، یعنی در دنیایی که علم و تکنیک در آن عامل تعیین کننده است، و بالاخره در دنیای سیاست و اجتماعات، این آمادگی وجود دارد تا آن مواردی را که در سراسر قرون اخیر، یعنی از قرن هفدهم تا

کنون بیش از پیش به عقب رانده‌ایم، از آن‌ها غافل مانده‌ایم، و وادار به عقب‌نشینی کرده‌ایم، و حتی در برخی از کشورها آن‌ها را قهراً سرکوب کرده‌ایم، روشن‌تر مد نظر قرار دهیم. مقصود از این موارد، همان موارد اخلاقی - دینی^۲ است.

امروزه، باز هم می‌بینیم - و این مطلب از لهستان تا آمریکای لاتین به رأی‌العین نشان داده شده - که دین - می‌تواند نقشی حفظ‌کننده، نجات‌بخش و بالأخره «محافظه‌کارانه» داشته باشد؛ و هر یک از این نقش‌ها را هم باید در راه صحیح داشته باشد. دین باید مأمنی معنوی^۳ باشد. اما دین می‌تواند و باید هم در عین حال نقشی آزادی‌بخش، متحول، و سرانجام «مترقی» داشته باشد: یعنی دین باید نیروی متحول باشد. این مطلب که هر دو نقش دین - شاید هم به اقتضای شرایط اجتماعی - می‌تواند اثر منفی مخرب داشته باشد - دلیلی بر ضد این پیشنهاد^۴ی ما نیست. و چون رژیم‌های خودکامه هم - از هر قماش که باشند - بر این نظرند تا خواسته‌های مشروع^۵ مردم را پایمال کنند و با وسایل تکنولوژیک تنها مسائل عظیم مردم را حل کنند و در عین حال بتوانند دین را، که عمیقاً در مردم ریشه دارد، به عنوان موضوعی قدیمی و از مد افتاده ندیده بگیرند، این بی‌اعتنایی آن‌ها به دین هم در تاریخ به حساب خواهد آمد.

«جنگ‌های مذهبی» میان ملت‌های معتقد به آیین مسیحیت - صرف نظر از ایرلند شمالی - دیگر سپری شده است. میان کلیساهای مسیحی، تفاهم متقابل، بسیار هم به پیش رفته است. اگر آرزو کنم که میان ادیان جهانی هم، پس از گذشت دوران جنگ‌های سوزان مذهبی، و بعد از آن جنگ‌های سرد مذهبی و سرانجام پس از گذشت دوران همزیستی^۶ بیش‌تر آرام تا مسالمت‌آمیز هم، به دوران چهارم مشارکت فیما بین^۷ برسیم، آیا این فکری نابجا است؟ قرائنی در دست است که نشان دهنده‌ی بیداری بطنی آگاهی‌هایی است که معتقد به اتحاد سراسری کلیساهاست و بالأخره نشان دهنده‌ی سرآغاز گفت‌وگویی جدی میان ادیان جهانی است.

چرا این گفت‌وگو امروز لازم است؟ زیرا که ما در دنیایی ناآرام زندگی می‌کنیم که تفرقه، کینه، خصومت و بالأخره آشتی‌ناپذیری در آن نقشی تعیین‌کننده دارد، گرچه ادیان هم در این قضایا بی‌تقصیر نیستند. من می‌خواهم از این پیشنهاد دفاع کنم که میان ملت‌های این جهان هیچ‌گونه صلحی بدون آشتی میان ادیان جهانی ممکن نیست. راستی تا چه حد ممکن بود بشریت را از کشتار، فقر و خرابی به دور نگاه داریم، اگر به نام دین به جای دشمنی، آشتی میان ملت‌ها را تبلیغ کرده بودیم و بدان جامه‌ی عمل پوشانده بودیم. مقصود از این آشتی، آن آشتی‌یی است که کلام‌های مقدس^۸ یهودیان، مسیحیان و مسلمانان خواستار آن است.

به عنوان یک عالم اروپایی دین مسیحیت توفیق یافتیم تا ببینیم که تا چه حد صلح در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم را انگیزه‌های اخلاقی - دینی به پیش برده بود. صلح میان فرانسه و آلمان را،

دو ملتی که با گذشت قرن‌ها یکدیگر را دشمن موروثی هم می‌دانستند و سراسر جهان را دوبار به دام جنگ انداختند. تکنوکرات‌های پروکسلی^۱ برقرار نکردند، بلکه رؤسای دول، یعنی شارل دوگل، مورس شومان، کتراد آدنائر، و آلسید دوگاسپری برقرار کردند. بی دلیل هم نبود که آنتی میان آدنائر و دوگل را به کتابه در کلیسای رنس^۲ جشن گرفتند. مصالحه‌ی دوستانه‌ی موقت میان جمهوری فدرال آلمان و لهستان را هم موضع‌گیری^۳ شجاعانه‌ی کلیساهای انجیلی آلمان از نظر اخلاقی - دینی تدارک دیده بود، هرچند که از این موضع‌گیری سیاستمداران معاهده‌کار در بدو امر به شدت انتقاد کردند؛ ولی سرانجام مورد قبول همه‌ی احزاب واقع شد و به صورت یک واقعیت درآمد.

بله، مسلم این است که نزاع‌های سیاسی را نمی‌توان به مناقشات دینی تقلیل داد. ولی عکس این قضیه قطعی است؛ یعنی مناقشات سیاسی اگر ریشه‌ی دینی داشته باشد، در این صورت حدت، قساوت و دشمنی بی‌سابقه‌ی خواهد داشت. بدین دلیل، یک بار دیگر می‌گویم: هیچ‌گونه صلحی میان ملت‌ها بدون آنتی میان‌ادیان ممکن نیست. و این خود دلیلی است بر این که یک عالم مسیحیت معتقد به اتحاد سراسری کلیساها^۴، خود را مجبور ببیند تا همه‌ی توانش را به کار گیرد تا هر برقراری تفاهم و آنتی، یعنی صلح میان‌ادیان، سهمی داشته باشد.

مسیحیت و اسلام از نظر عددی قوی‌ترین ادیان جهانند. به همین دلیل هم، مسئولیت ویژه‌ی در برابر صلح جهانی به عهده‌ی آن‌ها است. ولی من بیم دارم که بیروان این دو دین به مسئولیتی که به عهده دارند به قدر کافی آگاه نباشند. شرط قبول مسئولیت این است که به مشکلات کلامی طرف مقابل وقوف داشته باشیم. در این جا می‌خواهم به برخی از این مشکلات بپردازم و کم‌تر به تاریخ مناقشات چند صد ساله‌ی مسیحیت و اسلام و یا موضوع‌های منفردی مانند مسئله‌ی تجدید حیات اسلام و با مسئله‌ی جداانگاری دین از دنیا^۵ بپردازم. من می‌خواهم بیش‌تر، نظرم را متوجه آینده کنم و سؤال کنم: امروز مسیحیان باید چه رفتاری در مقابل ادعای اسلام از حقیقت داشته باشند؟

موضع مسیحیان در مقابل ادعای اسلام هر چه باشند، یک چیز به نظرم مسلم می‌رسد: بازگشت به شیطانی جلوه دادن اسلام که عمری چند صد ساله دارد و عقیم ساختن اسلام از طریق بی‌آبرو کردن آن، دیگر در میان نیست. الهیات مسیحی دیگر نمی‌تواند از اسلام - همچنان که از دیگر ادیان - غافل بماند، بلکه باید بدان به عنوان واقعیتی از جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، نه تنها از نظر سیاسی، بلکه از نظر کلامی هم، از نو فکر کند. الهیات مسیحی باید تدریجاً فهم از درون را یاد بگیرد، و درک کند که چرا برای یک مسلمان، دین و دنیا، عبادت خدا و خدمت خلق است؛ و چرا سیاست، فقه و ادب را با چشم دیگری می‌بیند، و با قلب دیگری حس می‌کند که با نظر یک مسیحی تفاوت دارد.

بسیاری از مسیحیان متأسفانه این واقعیت را درک نمی‌کنند که اسلام به عنوان دین مسلمانان حتی امروز هم بخش جداگانه‌ی از زندگی نیست، که دنیوی‌ها میل دارند بدان نام عامل دینی و یا حوزه‌ی دینی در کنار دیگر عوامل فرهنگی یا حوزه‌های فرهنگی بنهند. آری، زندگی و دین فرهنگ و دین دو رشته‌ی زنده‌ی به هم بافته است. اسلام می‌خواهد از زندگی تصویری جامع ارائه دهد، تصویری که از تمامی شئون زندگی باشد. اسلام می‌خواهد راه زندگی‌ی ارائه دهد که همه چیز را معین کند - و بالاخره در میان زندگی دنیوی راهی به سوی بهشت و زندگی جاوید، یعنی راهی به سوی رستگاری باشد. راه رستگاری؟ عالم مسیحیت در مقابل این ادعای اسلام چه جوابی دارد؟

۲. آیا اسلام راه رستگاری است؟

موضع سنتی کلیسای کاتولیک - موضع سنتی کلیسای کاتولیک که در نرون اولیه‌ی بیدایش مسیحیت - اوریزن، سبیریان و آگوستین^{۱۱} آن را تدارک دیده بودند، معلوم است. این موضع از این قرار است: بیرون از کلیسا رستگاری میسر نیست!^{۱۲} و بدین دلیل هم باید گفت در همه‌ی زمان‌ها، بیرون از کلیسا هم پیغمبری نیست. مجمع فلورانس^{۱۳} به سال ۱۴۳۹ - که مجمعی متشکل از سراسر کلیساهای کاتولیک بود، بدون هیچ گونه شك و شبهه‌ای چنین تعریف می‌کند: «کلیسای مقدس رم، ایمان راسخ دارد، می‌پذیرد و اعلان می‌دارد که هیچ کس در خارج از کلیسای کاتولیک، چه کافر باشد، چه یهودی و چه بی‌ایمان و یا آن که از کلیسا طرد شده باشد، در صورتی که قبل از مرگش به آن (کلیسای کاتولیک) نپیوندد، نه تنها از زندگی جاوید بهره‌مند نخواهد شد، بلکه بیش‌تر در آتش جاوید، آتشی که برای ایلیس^{۱۴} و شیاطین او مهیا شده است، فرو خواهد افتاد» (ماده‌ی ۷۱۲) یا بدین ترتیب، ادعای اسلام، دست کم برای کاتولیک‌ها منتفی نیست. چنین به نظر می‌رسد که در مدتی بیش از ۱۲۰۰ سال وضع از همین قرار بوده است.

حقیقت این است که کلیسای کاتولیک در دهه‌های اخیر کوشید تا به این عقیده‌ی «افراطی» از نو فکر کند، یعنی آن را «از نو تفسیر کند». و بالاخره آن را به ضدش مبدل کند. این عقیده آشکارا اصلاح شد، زیرا که امکان اشتباه هرگز منتفی نیست. حقیقت این است که رم مجبور شد در قرن هفدهم این حکم زان سنیست‌های^{۱۵} افراطی فرانسوی را که معتقد بودند «در خارج از کلیسا رحمت نیست»^{۱۶} محکوم کند. پس اگر در خارج از کلیسا هم رحمت^{۱۷} و آمرزش^{۱۸} هست، آیا نمی‌شود که در خارج از کلیسا نبوت هم - که بنا بر نص انجیل خود آشکارا یک رحمت است - وجود داشته باشد؟

موضع سنتی کلیسا امروزه دیگر موضع رسمی کلیسای کاتولیک نیست. دومین مجمع واتیکان

در سال ۱۹۶۴ در اساتمامی خود درباره‌ی کلیسا بی هیچ شك و شبهه‌ی اعلام دانست: «کسانی که انجیل مسیح و کلیسای او را بدون آن که تصویری متوجه‌شان باشد نمی‌شناسند، اما خدا را صمیمانه جویا هستند، به اراده‌ی^{۲۲} او، که در ندای وجدان می‌شنوند^{۲۳}، با اتکاء به رحمتش جامه‌ی عمل می‌پوشانند، می‌توانند رستگاری جاوید یابند.» (ماده‌ی ۱۶).

در این جا خصوصاً از کسانی آشکارا نام برده می‌شود که از اصل با یهودیان و مسیحیان پیش از از همه‌ی کسان دیگر به دلیل اعتقاد به خدای واحد و پیروی از اراده‌ی^{۲۴} او با ما وجه مشترک دارند. و این کسان مسلمانان هستند. «رحمت الهی اما شامل حال آن کسانی هم می‌شود که خالق را می‌شناسند، و در این میان به ویژه مسلمانان، که به ابراهیم عقیده دارند و با ما خدای واحد را می‌ستایند؛ خدای رحیمی که در روز آخرت^{۲۵} درباره‌ی بندگانش حکم می‌کند^{۲۶}» (ماده‌ی ۱۶). و لذا مسلمانان هم بنابر وابستگی دوم دیگر مجبور به «سقوط در آتش جاوید، که برای ابلیس و شیاطین او تدارک دیده شده است» نیستند، آن‌ها هم «می‌توانند به رستگاری جاوید دست یابند.» و این بدین معنی است که اسلام هم می‌تواند راه رستگاری باشد. راه رستگاری شاید در این جا به معنای يك راه رستگاری متعارف نباشد، راه رستگاری که تا حدودی هم از نظر يك مسیحی «معمول»^{۲۷} باشد، بلکه شاید به معنای راه رستگاری‌یی باشد که از نظر تاریخی «غیرمعمول»^{۲۸} است.

امروزه در الهیات کاتولیکی عملاً به دلیل این جرخش ناگهانی میان راه رستگاری مسیحی، یعنی راه رستگاری «معمول» و راه‌های رستگاری غیرمسیحی، یعنی راه‌های رستگاری «غیرمعمول» تفاوت قائل می‌شوند. پس بدین ترتیب نباید در عین حال هم به عنوان شرط امکان بتوانیم میان پیامبران «معمول» (یعنی مسیحی) و پیامبران «غیرمعمول» (همان‌طور که همیشه می‌گوییم) تفاوت قائل شویم؟ شاید بدین ترتیب هم نباید [حضرت] محمد را به همان‌طور که طی قرون و اعصار ادعا می‌شد، در پادی امر پیامبری کاذب، شبه پیامبری دروغین، غیب گو، جادوگر، متقلب، و بالاخره در بهترین صورتش يك شاعر عرب دانست، بلکه پیامبری اصیل و تا حدودی هم پیامبری حقیقی دانست؟ ولی آیا [حضرت] محمد واقعاً يك پیامبر اصیل، و بلکه يك پیامبر حقیقی بود؟

۳. آیا [حضرت] محمد يك پیغمبر بود؟ *رساله‌ی تاریخ نام‌های انسانی*

همان‌طور که همگان می‌دانند، ادیان زیادی وجود دارد که هیچ پیامبری را به معنای اخص نمی‌شناسند. مثلاً هندوها، گورو و سادهو^{۲۹} دارند، جینی‌ها، حکیم و بودایی‌ها هم استاد دارند. ولی هیچ يك از این‌ها، به مانند یهودیان، مسیحیان و حتی مسلمانان پیامبری ندارند. به همین دلیل به یهودیت، مسیحیت و اسلام در مقابل ادیان عرفانی با منشاء هندی ادیان نبوی^{۳۰} نام نهاده‌اند. این ادیان، یعنی ادیان نبوی، تاریخ بشری را (و تاریخ جهان را) گردشی نو از تولدی دوباره^{۳۱} به تولد

دیگر نمی‌دانند، بلکه آن را رویدادی واحد، منضبط^{۳۲}، واحد هدف و بالاخره رویدادی واحد معنا می‌دانند. و به راستی اگر در تمامی تاریخ ادیان کسی باشد که مطلقاً «پیامبر» نامیده شده باشد، زیرا مدعی است که پیامبر است و نه پیش‌تر، آن کس، محمد [ص] است. آیا راستی او پیامبر بود؟ یک مسیحی مؤمن (یا یهودی مؤمن)، در صورتی که هدایت شود، نمی‌تواند معترض شود که:

○ [حضرت] محمد هم به مانند پیامبران بنی اسرائیل مأموریتی انجام نمی‌داد که جامعه (یا مقامات آن جامعه) بدو محول کرده باشد، بلکه مأموریتش به دلیل رابطه‌ی شخصی خاصی بود که با خدا داشت.

○ [حضرت] محمد هم به مانند پیامبران بنی اسرائیل شخصیتی با اراده‌ی قوی بود؛ شخصیتی که خود را از مأموریتی که بدو محول شده بود کاملاً متأثر می‌دید، خود را کاملاً متعلق بدان می‌دانست، و بالاخره خود را متحصراً مجری می‌دانست.

○ [حضرت] محمد هم به مانند پیامبران بنی اسرائیل در دوران بحرانی اجتماعی - دینی صحبت کرده است. او در این میان با تقوایی زایدالوصف و با اعلانی سرنگون‌ساز به مخالفت با طبقه‌ی حاکم دولتند و به مخالفت با رسمی که آن‌ها حاقظش بودند، برخاست.

○ [حضرت] محمد هم به مانند پیامبران بنی اسرائیل نمی‌خواهد چیزی جز زبان خدا و زبان کلام او باشد و از خود چیزی اعلان کند.

○ [حضرت] محمد هم به مانند پیامبران بنی اسرائیل، بدون خستگی خدای واحد را اعلان می‌کند؛ خدایی که در جوار خود هیچ گونه خدای دیگری را نمی‌شناسد و در عین حال خالق مهربان و داور رحیم است.

○ [حضرت] محمد هم به مانند پیامبران بنی اسرائیل خواستار اطاعت محض، بندگی، «تسلیم^{۳۳}» (اسلام) در برابر خدای واحد است. بدین معنا که از خواستار همه‌ی آن چیزهایی است که به معنای شکرگزاری^{۳۴} به درگاه خدا باشد و در عین حال هم در برگیرنده مروت^{۳۵} در برابر همنوع باشد.

○ [حضرت] محمد هم به مانند پیامبران بنی اسرائیل یگانه پرستی را با انساندوستی مربوط می‌داند، و ایمان به خدای واحد و عدالت او را با میل به عدالت اجتماعی مربوط می‌داند.

هر کس کتاب مقدس، و به ویژه عهد قدیم را در کنار قرآن بگذارد و بخواند، از خود خواهد پرسید که آیا این سه دین نبوی، این سه دین متزک^{۳۶}، یعنی یهودیت، مسیحیت، و اسلام، منشاء ساسی ندارند؛ و آیا خصوصاً عهد قدیم و قرآن هر دو یک اصل ندارند؟ آیا در هر دو کتاب، خدای واحدی به روشنی حرف نمی‌زند؟ آیا عبارت «خداوند چنین گفت^{۳۷}» از کتاب عهد قدیم با واژه «قُل» در قرآن مطابقت ندارد؟ آیا این عبارت کتاب عهد قدیم، یعنی عبارت «برو و بشارت بده^{۳۸}» و عبارت «قم فاندر^{۳۹}» مطابقت ندارد؟ در عمل حتی میلیون‌ها مسیحی غرب زبان برای واژه‌ی خدا، جز واژه‌ی «الله» واژه‌ی دیگری نمی‌شناسند.

درست به همین دلایل، به عنوان یک عالم دین مسیحی از خود سؤال می‌کنم که راستی آیا این یک پیشداوری اعتقادی نیست که ما حتی عاموس، یوشع، اشعیا و ارمیا را به عنوان پیامبر می‌شناسیم، اما [حضرت] محمد را پیامبر نمی‌دانیم؟ هر چند که برخی از مسیحیان اعتراضاتی به [حضرت] محمد داشته باشند (فی‌المثل در خصوص توسل به قهر و یا تعدد زوجات)، مع هذا برای مسیحیان این مطلب غیر قابل انکار است که:

- حتی امروز حدود ۸۰۰ میلیون نفر از مردم جهان در فضای وسیعی که از مراکش در غرب تا بنگلادش در شرق گسترده است، در فضای وسیعی که از بهابان‌های آسیای مرکزی در شمال تا مجمع‌الجزایر اندونزی در جنوب گسترده است، همه‌ی این انسان‌ها از نیروی مبارزه‌جوی ایمانی متأثرند که معتقدین به خود را به سخنی واحد مبدل کرده است؛ این مطلب غیر قابل انکار است که:

- همه‌ی این انسان‌ها را اعتقادی ساده به هم پیوند داده است؛ همه‌ی این انسان‌ها را پنج فریضه اصلی^۱ به هم پیوند داده است، و بالاخره همه‌ی این انسان‌ها را تسلیم در برابر اراده‌ی خداوندی که تحمل رنج نیز به معنای قبول اراده‌ی تغییر ناپذیر اوست، به هم پیوند داده است؛ این مطلب غیر قابل انکار است که:

- در میان تمامی این ملت‌ها مفهومی باقی مانده است که خواستار برابری بنیادی انسان‌ها در مقابل خدا و اخوت ورای قومی است. این اخوت ورای قومی می‌خواهد تا نژادهای مختلف را (از عرب و غیرعرب) و حتی کاست‌های هندی را دست کم از نظر اصولی یکسان بداند.

ببین دارم که در مسیحیت علی‌رغم تمام خوفی که از نواز اسلام پیدا کرده است، این اعتقاد رشد می‌کند که ما با توجه به واقعیت تاریخی [حضرت] محمد، چه بخواهیم و چه نخواهیم، باید در داوری خود دست به اصلاحاتی بزنیم. از «حرص انحصارطلبی»^{۱۱} که از ناشکیایی عقیدتی ریشه می‌گیرد و آرنولد توین بی‌مورخ تاریخ جهان آن را به شدت نکوهش می‌کند، باید دست کشید و در خصوص سیمای پیامبر باید پذیرفت که:

○ مردم در قرن هفتم میلادی به درستی به ندای [حضرت] محمد گوش فرا دادند، باید پذیرفت که:

○ مردم با توجه به چند گانه‌پرستی ادیان قبیله‌یی اعراب به سطح دینی کاملاً متفاوتی، حتی به سطح دین توحیدی متکامل^{۱۲} ارتقاء یافتند؛ باید پذیرفت که:

○ مردم از [حضرت] محمد - یا بهتر است بگوییم از قرآن - الهامات بی‌شمار، شجاعت و نیرو جهت حرکت نوین دینی دریافت داشتند. سمت این حرکت متوجه حقیقت بیشتر و شناخت عمیق‌تر است؛ سمت این حرکت متوجه گشایش راهی در جهت زنده نگاه داشتن و احیای دینی است که بدان‌ها رسیده است. این راه اسلام است؛ اسلام به عنوان کمکی بزرگ در زندگی این دنیا.

عجبا، برای مردم سرزمین‌های عربی و سرانجام برای مردمی که در بیرون از این سرزمین‌ها بوده‌اند، [حضرت] محمد مصلح دینی آن‌ها، واضع قانون و زعیم امت آن‌ها بوده است: یعنی پیغمبر به تمام معنا. بله، حقیقت این است که [حضرت] محمد، که همواره می‌خواست يك انسان باشد، برای کسانی که از او پیروی می‌کنند پیش از يك پیغمبر به معنایی که ما از آن در نظر داریم، بود: او اسوه‌ی زندگی بود؛ اسوه‌ی در آن شیوه‌ی زندگی که خود را اسلام می‌خواند. و چون کلیسای کاتولیک پس از اعلامیه‌ی واتیکان دوم (در سال ۱۹۶۴) درباره‌ی ادیان غیرمسیحی به «مسلمانان هم به دیده‌ی احترام می‌نگرد، زیرا که خدای واحد را می‌پرستند، یعنی آن خدایی که با انسان حرف زده است»، پس باید به گمان من، همین کلیسا - و همه‌ی کلیساهای مسیحی - به آن کسی به «احترام بنگرند»، که از نامش در آن اعلامیه از شرم ذکر می‌آوردند، هرچند که او و تنها او بود که مسلمانان را به پرستش خدای یگانه واداشت و هم به وسیله‌ی او بود که خدا هم «با مردم صحبت کرده است»: این شخص [حضرت] محمد است؛ پیغمبر است. اما آیا قبول این مطلب عواقب بسیار وخیمی به بار نخواهد آورد؟ و خصوصاً در ارتباط با پیام او، پیامی که او ابلاغ کرده است، و در قرآن ضبط شده است؟

۴. آیا قرآن کلام خدا است؟

قرآن مهم‌تر از آن است که به معنای روایتی شفاهی و نتیجتاً کلامی به آسانی قابل تفسیر باشد. خیر، این طور نیست؛ قرآن کلامی است که بار برای همیشه ضبط شده است و در نتیجه کلامی نیست که بتوان بعداً تغییری در آن داد. از این نظر قرآن شبیه انجیل است. ضبط کتبی قرآن^{۴۲}، در سراسر تاریخ چند جانبه و پر فراز و نشیب اسلام، طی قرن‌ها از سرزمینی به سرزمین دیگر، از نسلی به نسل دیگر، و بالاخره از شخصی به شخص دیگر موجب ثبات اعجاب‌انگیزی بوده است. آنچه مدون است، مدون هم باقی می‌ماند. در تمامی تفسیر و تأویل‌های مختلف قرآن، در تمامی مذاهب مختلف فقه اسلامی^{۴۴} و شریعت اسلامی، قرآن همچنان به عنوان عامل مشترك باقی است. قرآن چیزی در حدود همان «عروة الوثقی نبوی»^{۴۵} است، که به نظر می‌رسد در تمامی مظاهر، آداب و قوانین اسلامی تنیده شده است. و هر کس بخواهد اسلامی را که آفریننده‌ی یک طرز رفتار^{۴۶} است، و نه اسلام تاریخی را بشناسد، آن کس چاره‌ی جز آن ندارد که حتی امروز هم به منشاء اسلام، یعنی به قرآن قرن هفتم میلادی بازگردد.

یقیناً قرآن تکامل اسلام را به هیچ وجه از پیش تعیین نکرده^{۴۷} است، ولی مسلماً بدان الهام داده است.^{۴۸} قرآن در سرتاسر شریعت نفوذ کرده است. قرآن تشریح قوانین را شکل داده است، عرفان و ادب و بالاخره تمامی تفکر اسلامی را به وجود آورده است. مفسرین قرآن آمدند و رفتند، اما قرآن

دست نخورده باقی ماند. قرآن علی رغم تمام تغییرهای بی شمار در اسلام، به عنوان ثابتی مهم باقی مانده است. قرآن به اسلام وظیفه‌ی اخلاقی محوّل می‌کند. تحرک برونی و عمق دینی می‌دهد. ولی در عین حال هم تعالیم اعتقادی و اصول اخلاقی پایدار را تعیین می‌کند؛ هدف از این تعالیم برانگیختن احساس مسئولیت انسان در مقابل خدا، عدالت اجتماعی و همبستگی اسلامی است. قرآن کتاب مقدس اسلام است؛ قرآن بدین معنا کتاب مقدس اسلام است که کلام مکتوب است؛ اما نه کلام مکتوب بشری. بلکه کلام مکتوب الهی. این چنین است؛ برای مسلمانان کلام الهی به صورت کتاب در آمد، ولی سئوال بسیاری از مسیحیان این است که راستی آیا این کتاب کلام خدا است؟

قرن‌ها طرح این سئوال به طور جدی ممنوع بود؛ مسلمانان نیز به مانند مسیحیان با طرح این سئوال بیم مطرود شدن از جامعه را، با همه‌ی عواقبی که در برداشت، داشتند. پاسخ این سئوال هر قدر برای مسلمانان، برای آن‌هایی که از غرب آفریقا تا آسیای مرکزی و اندونزی زندگی خود و هم خود را ملهم از قرآن می‌دانند، مسلم باشد، برای همه‌ی مسیحیان مؤمن در سراسر دنیا پاسخ این سئوال منفی بود. و این پاسخ نه تنها برای آن‌ها منفی بود، بلکه بعدها برای محققین علوم دینی نیز، که قائل به جدایی دین از دنیا بودند، قرآن به طور مسلم کلام خدا نبود، بلکه همواره به عنوان کلام محمد (ص) مورد قبول بود.

ویلفرد کانت ول اسمیت، محقق کانادایی علوم دینی، اولین کسی بود که در سال ۱۹۶۲ این سئوال را برای بسیاری از معتقدین از هر دو طرف، آری این سئوال را که هنوز هم بیم‌انگیز بود، روشن کرد و آن را هوشمندانه تحلیل کرد. در این جا باید با او موافقت داشت که هر دو جواب، که اتفاقاً از جانب مردان متفکر، معتقد و بالاخره صدیق داده شده است، در آخرین تحلیل مبتنی بر یک اعتقاد پیشین جزمی است که هرگز مطرح نشده است. به همین دلیل دو نظر مخالف با به نظر یکی کفر است (مثلاً پاسخ منفی مسیحیت از نظر مسلمانان)، و با به نظر دیگری خرافه است (مثلاً پاسخ مثبت مسلمانان به این سئوال از نظر مسیحیان).

همکار کانادایی آقای اسمیت، آقای ویلارد اکسنوی می‌گوید که در مطالعه‌ی ادیان باید به این حکم کلی^۵ توجه داشت که: «هر چه می‌کارش روزی بدروی^۶»؛ راستی آیا نظر آقای اکسنوی صحیح است؟ آیا آن کس که قرآن را از بدو امر کلام خدا بداند، با مطالعه‌ی قرآن خود را بیش از پیش مطمئن‌تر نمی‌یابد - و بالعکس؟ راستی آیا باید برای همیشه گرفتار این تناقض بمانیم، هر چند که می‌دانیم از نظر عقلی هر گز نمی‌توان پاسخ رضایت‌بخشی برای آن یافت؟ راستی آیا بیش از پیش مسیحیانی و با شاید مسلمانانی نیستند که در ورای موضع خود از ورای اعتقاد دیگران اطلاعات بهتری به دست آورده‌اند و لذا سئوالاتی را مطرح می‌کنند که به معنی انتقاد از خود باشد. من در این جا به این سئوالات از هر دو جهت اشاره می‌کنم:

الف - افتاد از درك منحصر به فرد مسیحیت از مسئله‌ی وحی: آیا در کتاب مقدس، و حتی در عهد جدید هم، در کنار همه‌ی گفته‌هایی که درباره‌ی خطا، ظلمت و گناه در جهان غیر مسیحی است و در کنار همه‌ی دعوتی که به گرویدن به مسیحیت می‌کند، گفته‌های مثبت فراوانی درباره‌ی جهان غیر مسیحی وجود ندارد که به معنای پیام اصیل الهی به تمامی بشریت باشد؟ حتی غیر مسیحیان هم می‌توانند پناهنده عهد جدید و عهد قدیم خدای حقیقی را بشناسند. و این خود از این متون که به معنای تجلی خداوند در خلقت است فهمیده می‌شود.

آیا می‌توانیم از بطن کتاب مقدس نتیجه بگیریم که به دلیل تجلی الهی در خلقت، مردم بی‌شماری در تمامی ادیان چه در گذشته و چه در حال حاضر سر الهی را فهمیده‌اند و هم‌اکنون می‌فهمند؟ و آیا همه‌ی این مطالب به رحمت الهی و ایمان بشری مربوط نمی‌شود؟ و آیا می‌توانیم از این جا نتیجه بگیریم که به انسان‌های منفرد هم در چهارچوب دینشان معرفتی ویژه اعطاء و وظیفه‌ی خاص محول شده است؟ و بالاخره به همین انسان‌ها رحمت خاصی اعطاء شده است؟ و به دلیل تمام آنچه که تاکنون گفتیم، آیا ممکن نیست که برای [حضرت] محمد هم، یعنی برای پیغمبر هم، همین وضع باشد؟ پس باید گفت که «در خارج از کلیسا هم رحمت هست.»^{۵۰} و بالاخره، اگر ما [حضرت] محمد را به عنوان پیغمبر قبول داریم، پس باید نتیجتاً هم بپذیریم - و این مطلبی است که برای مسلمانان بیش از هر چیز اهمیت دارد - که پیام [حضرت] محمد از خودش نیست، که پیامش کلام خود او نیست، بلکه کلام خدا است. ولی راستی کلام خدا یعنی چه؟ وحی یعنی چه؟

ب - سئوالات انتقادی از درك اسلام از قرآن: آیا باید وحی را چنین تصور کرد که مستقیماً از آسمان به زمین آمده است و بدون هیچ تردیدی کلمه به کلمه از خدا دیده شده، یا آن که خدا آن را کلمه به کلمه املا کرده است؟ حقیقت این است که این نه فقط اعتقاد مسلمانان است، بلکه بسیاری از مسیحیان هم چنین اعتقادی دارند - و این‌ها مسلماً درباره‌ی کتاب مقدس، در این جا ما به مهم‌ترین نکته‌ی بحثمان رسیده‌ایم. در همین جا من از مستمعین مسلمانان قلباً تقاضا دارم به این نکته هم با حسن نیت گوش فرا دهند. پس از این که من برای مسیحیان در این خصوص تبلیغ کردم که آن‌ها قرآن را می‌توانند کلام خدا بدانند، اکنون اجازه می‌خواهم این سؤال را مطرح کنم که آیا قرآن (به مانند کتاب مقدس) در عین حال که کلام خدا است کلام بشر نیست؟

بسیاری از مسلمانان خواهند گفت که طرح چنین سئوالی کفر است. وقتی در قرن هفدهم میلادی هم، متفکر بزرگ یهودی، باروخ اسپینوزا، سعی کرد تا کتاب مقدس عبری را به عنوان اثری تاریخی مورد فهم قرار دهد، بسیاری از یهودیان هم همین را گفتند.

و وقتی ادیب بزرگ آلمان، گوتهولد افرایم لسنک^{۵۱}، در قرن ۱۸ میلادی با انتشار بخش‌هایی از رابنماروس^{۵۲} این سؤال را مطرح کرد که تا چه حد انجیل يك سند تاریخی است.

بسیاری از مسیحیان هم همین را گفتند. ولی از آن زمان تا کنون دیگر بسیاری از مسیحیان فهمیده‌اند که اگر کتاب مقدس را کلام خدا و در عین حال کلام بشر بدانند، این به زبان کتاب مقدس نیست؛ یا بهتر است بگوئیم کلام خدا به زبان کلام بشری.

آیا این سؤال با وجود همه اختلاف‌هایی که میان قرآن و کتاب مقدس وجود دارد، در مورد قرآن هم مطرح نمی‌شود؟ از مناقشاتی که در دین یهود و مسیحیت بر سر طرح این مسئله به وجود آمده، يك چیز به روشنی برمی‌آید که از طرح سئوالات انتقادی هر قدر بتوان به طور مشروط جلوگیری کرد، اما این کار فقط برای زمان معینی ممکن است. اسلام دارای سابقه‌ی فکری وسیعی است و حتی امروز هم توانایی فکری وسیعی دارد. مسلم است که در دراز مدت به هیچ وجه ممکن نیست از طرح سئوالات انتقادی درباره‌ی قرآن جلوگیری کرد. این سئوالات را امروز نه تنها یهودیان و مسیحیان مؤمن مطرح می‌کنند، بلکه حتی بسیاری از هندوها و بودایی‌ها نیز آن را مطرح می‌کنند. و راستی آیا هزاران دانشجوی مسلمان هوشمند و معتقد در دانشگاه‌های خارج، در دانشگاه‌هایی که آزادی تعلیم و تعلم وجود دارد، تحصیل نمی‌کنند؟ آیا کتب غربیان درباره‌ی اسلام را مسلمانان نمی‌خوانند - و علی‌الخصوص از زمانی که هویت خود را بیش‌تر در اسلام می‌یابند و بدان علاقه‌ی بیش‌تری نشان می‌دهند. آیا تردید به قرآن به عنوان کتاب آسمانی میان روشنفکران مسلمان، بیش از آن که اسلام رسمی می‌پذیرد و تحمل می‌کند، اشاعه ندارد؟ اگر آن چه گفتیم غلط در نیاید، پس باید بگوئیم در اسلام هم، با اعتقاد به قرآن به عنوان وحی، در دراز مدت آن سدی تهدید به شکستن خواهد شد، که در جامعه‌شناسی معرفت^{۴۵} و ساختار موجه^{۴۶} نامیده می‌شود. این ساختار موجه، یعنی ایجاد شرایط برای اعتقاد توده‌های وسیع‌تر.

هر قدر که بخواهیم به این مسئله‌ی اسلامی بر اساس متشابه قرآن پاسخ بگوئیم، يك نکته مهم است که امروز بنا بر نظرات علمی عمیق برخی از مسلمانان قرآن به عنوان کلام خدا را باید در عین حال هم به عنوان کلام بشری فهمید. و درست همین مسائل در خصوص کتاب مقدس هم مطرح می‌شود. و در این باره این سؤال تاجور، اما در عین حال اجتناب‌ناپذیر، مطرح می‌شود که اگر از کتاب مقدس تفسیر تاریخی می‌کنیم (و این کار را مسلماً به این امید می‌کنیم که امروزه نیز اعتقاد به کتاب مقدس به وجود بیاید)، پس چرا نباید از قرآن بنقد تاریخی کنیم؟ و آیا این را به خاطر این کار نمی‌کنیم که اعتقاد اسلامی مناسب زمان به وجود آید؟ پس دیگر قرآن را مجموعه‌ی ثابتی از قواعد، عقاید متجبر و احکام حقوقی تفسیر نپذیریم. نمی‌دانیم که فقط در رفع مشکلات مشخصی به کار می‌آید و لذا باید کورکورانه از نسلی به نسل دیگری منتقل شود و در احکام جزایی حتی باید کلمه به کلمه اجرا شود، بلکه باید قرآن را گواهی پیغمبر از عده‌ی احد و واحد - از عده‌ی قاتل و مهربان از خالق و رب العالمین، از عدالت او و بالاخره از بشارت او دانست.

در این جا نمی‌توانم بیش از این به سئوالاتی که به تفسیر متون مذهبی مربوط می‌شود^{۵۷} بپردازم، بلکه می‌خواهم در پایان صحبت این سئوال را مطرح کنم که موارد اساسی عقیدتی مورد موافقت میان اسلام و مسیحیت، که در آن یهودیان را نیز بتوان جای داد، کدام است؟

۵. وجوه مشترک اساسی میان سه دین

وجوه مشترک میان مسلمانان، یهودیان و مسیحیان را می‌توان از چهار نظر جمع بندی کرد:

۱. وجه مشترک اساسی میان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در اعتقاد آن‌ها به خدای واحد و واحد است؛ خدایی که به ما عقل و جان داده است؛ اعتقاد به خدای واحد برای اسلام حقیقتی است قدیمی که از زمان «آدم» تا کنون وجود دارد. یگانگی اینها بشر و برابری همه‌ی انسان‌ها در مقابل خدا به احدیت او مربوط می‌شود. و آنچه هم که درباره‌ی تثلیث باید گفت این است که تثلیث اعتقاد به خدای واحد و واحد را نه تنها مورد شك قرار نمی‌دهد، بلکه آن را تصریح می‌کند. بدین معنا در جنبه‌گیری بر ضد چندگانه پرستی الهادی، یهودیان، مسیحیان و اسلام به همان اندازه با یکدیگر متحدند که بر ضد الحاد غربی و شرقی متحدند. و بالاخره به همان اندازه با یکدیگر متحدند که بر ضد انواع و اقسام خدایان من درآوردی امروزی، که انسان‌ها را به بردگی تهدید می‌کند، متحدند.

۲. یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در اعتقاد به خدای قدیم متحدند. برای این‌ها خدا، خدایی نیست که به مانند «آرش»^{۵۸}، خدای یونان باستان، اصل اول طبیعت باشد، و یا مانند برهمن هندوها علت‌العمل همه چیز باشد، بلکه خدایی است که خالق جهان و انسان و دست‌اندرکار زمان است. این خدا، خدای ابراهیم است؛ خدایی است که از طریق پیغمبران با مردم حرف می‌زند و خود را به مردمش نشان می‌دهد، هر چند که عملش همواره رازی نگشوده باقی خواهد ماند. یقین این است که خدا بر تاریخ استشراق^{۵۹} دارد، هر چند که در تاریخ ماندگار^{۶۰} است. خدا از رگ گردن ما به ما نزدیک‌تر است. قرآن آن را این چنین مجسم می‌کند. و این مطلقی است که می‌دانیم عرفان اسلامی وسیعاً از او گسترش داده است.

۳. یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در اعتقاد به خدای واحد متحدند. هر چند که خدای آن‌ها برای آن‌ها غیرقابل رؤیت است، بر همه چیز احاطه دارد، و بر همه چیز فرمان می‌دهد. اما خدایی است که با او می‌توان صحبت کرد. این خدا، خدایی است که به هنگام عبادت و تفکر می‌توان با او صحبت کرد، به هنگام شادی و امتنان می‌توان او را ستایش کرد و در تنگدستی و تردید می‌توان از او شکوای کرد. این خدا، خدایی است که انسان در مقابلش از «شرم به زنان می‌افتد»، «او را می‌برسند و در راهش فریانی می‌دهد»، این خدایی است که انسان می‌تواند در مقابلش «هنواز و برفصد». و این

را بدین جهت نقل کردیم تا گفته‌ی مشهور مارتین هایدگر فیلسوف را در خصوص آینده ذکر کرده باشیم.

۴. و سرانجام یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در اعتقاد به خدای رحمان و رحیم^۱ متحدند؛ در اعتقاد به خدایی که به انسان توجه دارد. به انسان در قرآن و در کتاب مقدس «عبد خدا»^۲ اطلاق می‌شود. ولی از عبد. بردگی خودگامه‌ای را کردن. منظور نیست. بلکه منظور بیان ساده‌ی مخلوقیت بشری در مقابل او است. واژه عربی «الرحمن». یعنی «بخشاینده» از نظر فقه‌اللغوی با واژه «رحامیم» عبری خویشاوند است. اما خود این واژه‌ی «رحامیم» با «رحمن» و «جسد» منشاء حوزه لغوی «کاریس» در عهد جدید و واژه‌ی آلمانی «گناد»^۳ می‌بایند. بر اساس گفته‌های منفرد کتاب مقدس یا قرآن. خدا ممکن است در هیأت خدای مستبد^۴ ظاهر شود. اما اگر مجموع گواهی کتاب مقدس و قرآن را در نظر بیاوریم. می‌بینیم که خدا به طور قاطع خدای رحمت و بخشندگی است.

یهودیت، مسیحیت و اسلام بدین ترتیب در جهان ناپندگی ایمان به خدای واحدند و از هر جهت در جنبش جهانی یکتاپرستانه سهم مهمی دارند. این وجه مشترک در اعتقاد به خدای واحد را نباید از نظر سیاسی هم کم‌اهمیت دانست. بلکه باید بدان هوشیار بود.

آری، این طور که برخی هم در غرب می‌گویند، نیست. اعتقاد به خدای واحد ملت‌ها و ادیان مختلف را بر ضد یکدیگر بر نمی‌انگیزد. زیرا که هر ملتی و هر دینی لابد این خدای واحد را تنگ‌نظرانه برای خود می‌خواهند؛ یکتاپرستی کتاب مقدس و قرآن ملت‌ها و ادیان مختلف را بر ضد یکدیگر بر نمی‌انگیزد. بلکه خودخواهی انسان‌ها و ملت‌ها، خودخواهی ادیان و رهبران آن‌ها، ملت‌ها را بر ضد یکدیگر برمی‌انگیزد. من به خدای واحد ابراهیم اعتقاد دارم؛ به خدای خالق آسمان‌ها و زمین. و وب همه‌ی انسان‌ها؛ به خدایی که خدای صلح است و به خدایی که صلح میان ملت‌ها و ادیان مختلف را خواهان است و خصوصاً صلح را؛ و صلح آن هم در زمانی که بشریت بیش از هر وقت دیگر در این خطر است تا خود را نابود کند؛ بدین سبب صحبت خود را با این جمله تمام می‌کنم که معنای آن برکت برای تمامی بشریت است: سلام علیکم!

پرتال جامع علوم انسانی

1. Säkularisieren
2. Ethisch-religiöse Dimensionen
3. Adöculus
4. These

5. Berechtigte Desiderate
6. Koexistenz
7. Proexistenz: واژه محتملاً ابداعی و مستعمل مؤلف است. مترجم نتوانست معنای این واژه را بیابد. اما چون قبل از ایراد سخنرانی توفیق دیدار آقای کونگ و استاد فان اس را یافت، در خصوص معنای آن سؤال کرد. و این معادل فارسی را به صوابدید آن‌ها برگزید.
8. Dialog der Weltreligionen
۱. مقصود سیاستمداران جامعه‌ی مشترک اروپا است. مفر این جامعه در بروکسل است.
10. Reins
11. Stellungnahme
12. ökumenische Theologie
13. Säkularisierung
14. Origenes, Cyprian, Augustin
15. extra Ecclesiam nulla salus
16. Konzil von Florenz
۱۷. Engel: استاد فان اس فرمودند که در این جا مقصود شیطان و جمع آن شیاطین است.
18. Jansenisten
19. extra Ecclesiam nulla gratia
20. Gnade (آلمانی) = gratia (لاتین)
21. Gnadengeschenn = Charis (یونانی) = Charisma
22. Wille
23. Gewissensgebot
24. Tun seines Willens
25. Der Jüngste Tag
26. richten
27. Ordentlich
28. ausserordentlich
29. Gurus. Sodhus
30. prophetische Religionen
31. Wieder geburt
32. Zusammen hängend
33. Hingabe
34. Dankbarkeit
35. Gross Zügigkeit
36. offen barungs religion
37. So Spricht der herr
38. Geh hin und Künde!
39. Stelle dich auf und warne!

- 40. Grund pflichten
- 41. Exklusivitätsseuche
- 42. monotheistische Hochreligion
- 43. Schriftliche Fixierung
- 44. Ausgestaltung des islamischen Rechtes

- 45. Der grüne Faden
- 46. Der normative Islam

47. Prädeterminieren

48. inspirieren

49. Willard Oxtoby

50. Finstregel

51. you get out. What you put in به انگلیسی در متن

52. extra Ecclesiam gratia

53. Gotthold Ephraim Lessing

54. Reimarus Hermann Samuel: (۱۶۹۲ - ۱۷۶۸) ادیب آلمانی، که برخی از نوشته‌هایش را لسینگ پس از مرگش منتشر کرد. انتشار این نوشته‌ها موجب متاناسات مشهوری میان وی و باستور گوته در هامبورگ گردید.

55. Wissenssoziologie

56. Plausibilitätsstruktur

57. hermeneutische Fragen

58. Arche

59. tranzendent

60. immanent

61. barmherzig, gnädig

62. knecht Gottes

63. Gnade

64. Willkürgott

پرتال جامع علوم انسانی
 مجله علمی پژوهشی
 فصلنامه علمی پژوهشی
 مطالعات فلسفی و
 فلسفه اسلامی